

# ارزش‌های جهان شمول و نظریه‌های رشد اخلاقی



## نویسنده: دایع الیونیت / مترجم: داوود خلیفه

باشد. « (با چنین استدلالی می‌توان گفت، ارزش منفی به ارزشی اطلاق می‌شود که عکس این ویژگی‌ها را در خود جای داده باشد.) مشکلی که این گونه تعریف‌ها و تعبیرها دارند، همان‌طور که مونت فیور اشاره می‌کند، نادرست بودن آن‌ها نیست، بلکه این تعریف‌ها، چنان کلی و گسترده هستند که نمی‌توانند مفید واقع شوند. بحث درباره‌ی ارزش‌ها، زمانی مفید و سازنده خواهد بود که محدوده‌ی ارزیابی و تجزیه و تحلیل، از قبل مشخص شود. ارزش‌ها، در تعبیری که در این نوشتار مورد ارزیابی قرار

اندک، تعریفی است که آلن مونت فیور<sup>۲</sup>، فیلسوف انگلیسی، ارائه داده است: «ارزش‌های مثبت را می‌توان ارزش‌هایی توصیف کرد که معانی مثبت به همراه دارند یا به موضوعات، حالات، فعالیت‌ها و نهادهایی اشاره می‌کنند که مردم آگاهانه یا ناآگاهانه، تلویحی یا آشکارا، فردی یا جمعی، آن‌ها را خوب، مهم، مفید، جالب، الزام‌آور، زیبا و مانند این‌ها توصیف می‌کنند. ارزش به‌خودی‌خود ممکن است، با برداشت متداول یا خانوادگی از این گونه ویژگی‌ها انطباق داشته

بررسی از جایگاه خاصی برخوردارند. برخی از داوری‌ها به گونه‌ای آشکار و صریح فرضیه‌ای درباره‌ی سود و زیان را بیان می‌کنند. اگر قضاوت این باشد که انجام کار X توسط یک فرد یا خودداری وی از انجام عمل Y کاری اشتباه، غیر اخلاقی، غیر شرافتمندانه یا بد است، در آن صورت، فرضیه‌ی نهفته در چنین قضاوتی این است که فردی احتمالاً از انجام دادن و یا ندادن کاری توسط خود یا فرد دیگری، زیان و آسیبی غیر موجه را متحمل شده یا خواهد شد. اظهارات مبتنی بر قضاوت می‌توانند مثبت یا منفی باشند. اگر قضاوت این باشد که انجام X یا خودداری از انجام Y توسط شخص الف، اقدامی درست، اخلاقی، شرافتمندانه و خوب است، معنی ضمنی این عبارت آن است که یک نفر از آن سود خواهد برد.

البته بین گزاره‌های حاکی از داوری که در این مقاله مورد توجه و بررسی قرار گرفته و گزاره‌هایی که کنار گذاشته شده‌اند، نقطه‌ی بینایی نیز وجود دارد و نمی‌توان یک قضاوت را کاملاً مبتنی بر حقایق و قضاوت دیگری را کاملاً شخصی و سلیقه‌ای توصیف کرد. قضاوت زیباشناختی درباره‌ی تابلوی نقاشی ممکن است با ملاحظات اخلاقی نیز همراه باشد و تابلوی نقاشی از آن جهت خوب توصیف شود که به ارتقای خوبی‌ی هادر جامعه کمک می‌کند و برای کسی که به تماشای آن ایستاده است، عذاب و ناخرسندی ایجاد نمی‌کند. شاعری نیز که مزخرف توصیف شده، فردی است که با شعرها و سروده‌های خود مردم را به قانون‌شکنی و خشونت ترغیب می‌کند. یا علت ترجیح دادن چوب سرخدار به چوب بلوط این باشد که چوب سرخدار از درختان بومی تهیه می‌شود و استفاده از آن آسیبی به محیط زیست نمی‌زند، اما چوب

گرفته‌اند، «گزاره‌های مبتنی بر قضاوت و داوری»<sup>۵</sup> هستند، نه «گزاره‌های متکی بر واقعیت». «از این رو، گزاره‌هایی که به ارزش‌ها اختصاص دارند، در واقع «هنجارگونه‌اند»<sup>۶</sup> و با «گزاره‌های توصیفی»<sup>۸</sup> که در بیان حقایق به کار گرفته می‌شوند، تفاوت دارند.

افزون بر ایجاد تمایز بین گزاره‌های هنجار بنیاد و گزاره‌های وصفی که دامنه‌ی بحث درباره‌ی ارزش‌ها را تا حدودی محدود و مشخص می‌سازد، برای دقیق‌تر کردن میدان ارزیابی می‌توان، گزاره‌های زیباشناختی و گزاره‌هایی را که بر ذوق و سلیقه استوارند، از دامنه‌ی بحث درباره‌ی ارزش‌ها کنار گذاشت. عبارت‌هایی چون «این نقاشی خوب و آن شاعر مزخرفی است»، در ردیف ارزیابی‌های زیباشناختی قرار دارند و قضاوت‌گوینده‌ی عبارت را درباره‌ی نقاش یک تابلو یا شاعری خاص بیان می‌کنند و به همین علت، یعنی قضاوت و داوری، در بحث درباره‌ی ارزش‌ها از منظری که این نوشتار به آن پرداخته است، جایی ندارند. یعنی گزاره‌ها و عبارت‌های ناشی از گزینه‌ها و سلیقه‌های شخصی، همچون «ترجیح می‌دهد از چوب سرخدار استفاده شود تا چوب بلوط» یا این اظهارنظر که «این نوع لباس پوشیدن برازنده‌ی وی نیست»، در این مقاله بررسی نخواهند شد.

ارزش‌های برخاسته از قضاوت‌های اخلاقی و معنوی، در این



نظر به های توسعه‌ی اخلاقی بر این فرض استوارند که انسان‌ها به‌طور طبیعی در جهت خیر و خوبی رشد می‌کنند؛ درست همان گونه که از لحاظ جسمی و ادراکی رشد می‌کنند و به بلوغ می‌رسند.

بلوط به قطع درختان کمیاب منجر می شود و نسل های بعد، از آسیب دیدن محیط زیست زیان خواهند دید.

## فراگیری ارزش های اخلاقی

انسان ها، علاوه بر داشتن تفاوت در تجربیات و محیط هایی که در آن ها زندگی می کنند، نوعی «سخت افزار»<sup>۹</sup> مشترک برای ارزشگذاری در اختیار دارند. همان گونه که هندلی کانتریل<sup>۱۰</sup> (۱۹۶۵) جامعه شناس معروف خاطرنشان ساخته است، عجیب می بود اگر انسان از آنچه که وی آن را «طراحی درونی ژنتیک» نامیده است و انسان چاره ای جز کنار آمدن با آن ندارد، محروم بود (کانتریل ۱۹۶۵، ص ۳۱۵).

این جامعه شناس، در سال ۱۹۶۵ با بهره گیری از روش مبتنی بر نمونه گیری بین جمعیت بالغ کشورهای برزیل، کوبا، جمهوری دومینیکن، مصر، هند، نیجریه، پاناما، فیلیپین، لهستان، ایالات متحده و آلمان شرقی (پیشین) و نیز فلسطین اشغالی در اوایل دهه ی ۱۹۶۰، فهرستی از یازده مورد از نیازها و تمایلات مشترک بین انسان ها ارائه داد:

۱. برآورده شدن نیازهای مربوط به ادامه ی حیات؛
۲. داشتن امنیت جسمانی (فیزیکی) و روانی؛
۳. وجود نظم و اطمینان لازم به آینده برای پیش بینی؛
۴. لذت بردن از هیجان و لذت جویی جسمانی و روانی؛
۵. داشتن آزادی عمل برای تلاش به منظور تحقق اندیشه ها، و برنامه برای ارتقای وضعیت فردی و محیط اطراف؛
۶. وجود آزادی برای دست زدن به انتخاب؛
۷. داشتن آزادی برای اجرای گزینه هایی که انتخاب شده اند؛
۸. بهره مندی از هویت و شخصیت فردی، و احساس منزلت؛
۹. داشتن احساس مفید بودن و ارزش داشتن؛
۱۰. وجود نظامی اعتقادی که افراد بتوانند خود را به آن متعهد و پای بند کنند؛
۱۱. اعتماد داشتن به نظامی که به آن وابسته اند.

این فهرست که بر پایه ی مطالعه ای تجربی تهیه شده است، با فهرستی مفهومی که فیلسوفی به نام برنارد گرت، ۲۰ سال بعد به طور مستقل بر پایه ی تجزیه و تحلیل ارائه کرد، سازگار است. گرت در سال ۱۹۸۸، در تلاش برای تشریح یک نظام اخلاقی که بتواند شالوده ی قضاوت های هنجاری را فراهم آورد، «شرارت و مرارت» را نتیجه ی تمایلی غیرعقلانه توصیف می کند. گرت می گوید، این تعریف از شر و مصیبت سبب می شود که بتوانیم، فهرستی از این گونه رفتار و اعمال تهیه کنیم؛ مرگ، عذاب و درد، ناتوانی، از دست دادن آزادی و محرومیت از لذت، و... هیچ انسان عاقلی تا زمانی که

عاقل است، بدون دلیلی موجه، هیچ یک از امور ناگوار فوق را برای خود آرزو نمی کند (گرت، ۱۹۸۰، ص ۴۸).

این گونه استدلال ممکن است با واقعیت سازگار نباشد؛ همانند مادری که خود را جلوی کامیون می اندازد، چون (به اشتباه) چنین می پندارد که اگر خود را مقابل کامیون نیندازد، کامیون به فرزندش برخورد خواهد کرد. استدلال زنی را که ترجیح می دهد به جای مرگ بر اثر سرطان استخوان، پا یا دستش قطع شود، می توان به راحتی درک کرد. این احتمال نیز وجود دارد که انسان های معقول و منطقی، درباره ی درست بودن استدلال های به عمل آمده درباره ی پایان دادن به زندگی بیماران بدون علاج، با کمک پزشک یا «جان ستانی دلسوزانه»<sup>۱۱</sup>، با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند.

برای پر کردن شکاف بین منافع شخصی و اخلاقیات، به همانند انگاری بشری نیاز داریم. همانند انگاری مورد نظر این است که: تصور کنیم انسان های دیگر نیز همانند ما به هیچ وجه مایل نیستند بدون دلیل به خود آسیب برسانند. اگر آنچه را که برای خود می خواهیم، عاقلانه نباشد ولی آن را برای دیگران بخواهیم، خواست ما غیراخلاقی خواهد بود. بدین ترتیب اگر بدون دلیل، برای خود مرگ، درد و عذاب، معلولیت، از دست دادن آزادی و محرومیت از لذت را آرزو کنیم، این آرزو و تمایل ما نامعقول خواهد بود. اما چنانچه بدون دلیل، زمینه ی بروز این ناملایمات و مصائب را برای دیگران فراهم کنیم، رفتار ما غیراخلاقی خواهد بود؛ زیرا ما به این نکته اعتراف داریم که آرزوی داشتن چنین مصائب و ناملایماتی توسط یک فرد دیگر، عاقلانه نیست. غیراخلاقی توصیف کردن یک عمل به این معنی نیست که چنین اعمالی رخ نمی دهند، چون شاهدیم که انسان ها بدون دلیل و منطقی، به یکدیگر آسیب می رسانند.

«امیال و خواسته های خودخواهانه ی ما از یک سو و باورها و ملاحظات اخلاقی ما از سوی دیگر، همواره با یکدیگر در کشمکش قرار دارند. بدون توجه به دامنه ی این نبرد و کشمکش بین امیال نفع پرستانه و ملاحظات و باورهای اخلاقی، و نیز بدون توجه به تعداد دفعاتی که ما غرایز خوب خود را به نفع غرایز فرومایه تر زیر پا می گذاریم، همواره در لحظات آرام و عادی از تشنج زندگی خود، ماهیت بهتر ملاحظات اخلاقی را در این کشمکش درونی احساس می کنیم. در چنین لحظاتی است که ما به تفاوت میان انسان بودن و عاری از انسانیت بودن پی می آوریم» [ویلسون، ۱۹۹۳: ۱۱۱].

این واقعیت که برخی از مردم کارها و اعمال بدی مرتکب می شوند، وجود اخلاقیات جهان شمول را نفی نمی کند. کم تر کسی پیدا می شود که بگوید، قاعده و قانون اخلاقی «نکشتن دیگران»<sup>۱۲</sup> قاعده ای مطلق محسوب می شود. در همین حال، کم تر کسی نیز

یافت می شود که نپذیرد، نکشتن دیگران قاعده ای اخلاقی است که باید از آن پیروی شود. غیرعقلانه و غیرمنطقی خواهد بود اگر کسانی پیدا شوند که بدون دلیل قانع کننده ای بخواهند، قانون خودداری از کشتن دیگران، در ارتباط با خود آن ها نادیده گرفته شود.

می توان گفت، گرچه در مواردی کشتن انسان یا انسان های دیگر موجه و قابل توجیه است، اما به هر حال کشتن انسان های دیگر، در مجموع کاری نادرست محسوب می شود. ممکن است چنین استدلال شود که کشتن دیگران نادرست است، مگر در مواقع جنگ، آن هم جنگی که در آن، نیروهای دوطرف به خوبی قابل تشخیص هستند. ممکن است کسی استدلال کند، در مواقعی که فردی از بیماری درمان ناپذیری رنج طاق فرسای می برد، معقول و عاقلانه خواهد بود اگر برای مرگ او آرزوی کمک و مساعدت داشته باشیم. بدین ترتیب، مجاز بودن اخلاقی نوع خاصی از کشتن، به شرایط خاصی که قتل در آن اتفاق می افتد، بستگی دارد. اما نیاز به توضیح برای توجیه موارد استثنایی، جهان شمول و کلی بودن یک قاعده و حکم را ثابت می کند. در نتیجه، می توان از جهان شمول بودن موازین و ارزش های اخلاقی سخن به میان آورد، بدون آن که مطلق گرا بود. در این جا قتل را مثال می آوریم، زیرا در همه ی جوامع اصل این است که کشتن بدون علت هم نوع، کاری نادرست و سزاوار مجازات است. برای توجیه کشتن فردی دیگر، باید دلایل قابل قبول ارائه شوند و هیچ جامعه ای را نمی توان یافت که در آن جان انسان ارزشی نداشته باشد [ویلسون، ۱۹۹۳: ۱۷]. از سوی دیگر وجود قانون، حکم و منشور، ضرورتاً انسان را به رفتار براساس معیار و مفهوم ارزش های جهان شمول اخلاقی وادار نمی سازد.

با این حال، وجود حس اخلاقی طبیعی، نیازی به وجود احکام و موازین جهان شمول اخلاقی ندارد. بیش تر موازین اخلاقی جهان شمول که انسان ها به آن ها پایبندند، به هیچ وجه شکل قاعده و قانون ندارند و به همین علت، صاحب نظرانی که در پی کشف چنین قواعد و احکامی هستند، آن ها را نخواهند یافت. حتی زنانی با محارم، با آن که براساس قاعده ای جهان شمول حرام و ناپسند است، اما نیازی به تدوین قانون و حکم ندارد، چون اقدامی بسیار نادر است. همان گونه که رابین فاکس گفته است، زنانی با محارم از لحاظ فرهنگی پدیده ای مذموم است و دوری جستن از آن، حالت جهان شمول دارد. ارزش ها و قواعدی جهان شمول هستند که به علت فراگیر بودنشان، نیازی به صدور حکم و قاعده ندارند و به همین علت، پژوهشگران در بررسی های مردم شناسی، به ندرت به چنین احکام و قواعدی برمی خورند. و غریزه ای اجتناب از زنا با محارم، از جمله ی این قواعد جهان شمول نانوشته است. یکی دیگر از غریزه هایی که ویلسون آن را مهم ترین غریزه می داند،

غریزه ی مراقبت از فرزندان است. این غریزه بارزترین نمونه و مثال از تعبیرهای فرهنگی است که نشان می دهد غریزه مفهومی جهان شمول دارد. با وجود این، و علاوه بر وجود تنوع های فرهنگی، برخی از رفتارها با کودکان، برای مثال شکنجه دادن آنان، گرچه غریزی نیست، ولی در هر نقطه از جهان اقدامی نادرست و ناپسند است.

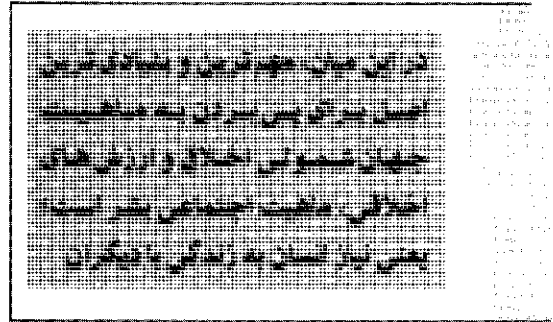
### توسعه ی اخلاقی

نظریه های مذکور بر این پایه استوارند که بشر همان گونه که از لحاظ جسمی، ادراکی و زبان شناسی رشد و توسعه می یابد، از لحاظ اخلاقی نیز رشد می کند. همان گونه که کودک پیش از راه رفتن، باید مهارت حرکت دادن متقابل پاها را فراگیرد، فردی که می خواهد نیازهای دیگران را برآورده سازد، باید ابتدا حس مراقبت و توجه به دیگران را در خود پدید آورد. چنین فردی بیش از آن که بتواند به طور مستقل ضرورت رعایت قواعد و موازین بیرونی (خارج از وجود انسان) را ارزیابی کند، باید بتواند این نکته را درک کند که مرجع خارج از وی چگونه «خوب» و «بد» را ارزیابی می کند.

گرچه نظریه های توسعه ی اخلاقی از لحاظ دامنه و زمینه تفاوت هایی با یکدیگر دارند، اما می توان گفت، هر نظریه ای دارای چهار عنصر و جزء ضروری است!

۱. نظریه های توسعه ی اخلاقی، «دربگیرنده ی توضیح و تعریفی برای رشد متوالی» هستند. برای مثال، در توسعه و رشد زبان، کودکان پیش از ادای ارادی واژه ها، ترکیبی از حروف صدا دار و بی صدا را به صورت کلمات نامفهوم به زبان می آورند و پیش از بیان عبارت های معنا دار، باید بین «نمادها و مرجع»<sup>۱۳</sup> ارتباط ایجاد کنند. در نظریه های توسعه ی اخلاقی، پیشرفت و توسعه ی متوالی، دربرگیرنده ی توجه و پرداختن به دیگران افزون بر توجه به خود است. پیشرفت، در عین حال از وضعیتی ناهمگون که در آن درست و نادرست در شکل افراطی این دو مقوله تعریف می شوند، به سوی وضعیتی مستقل و خودمختار جریان دارد؛ وضعیتی که در آن، انسان های برخوردار از بلوغ اخلاقی، ارزش ها را درون خود نهادینه کرده اند و قادرند، در تصمیم گیری برای پیروی یا خودداری از رعایت موازین اخلاقی، یا تشریح معنی و ضرورت رعایت موازین و احکام، متفکرانه داوری کنند.

۲. دومین عنصر موجود در نظریه های توسعه ی اخلاقی، «ماهیت جهان شمولی» آن هاست. نظریه های توسعه ی اخلاقی، به مفهوم ارزش های جهانی وابسته اند. چنانچه انسان از لحاظ اخلاقی همانند دیگر جنبه ها رشد کند، در آن صورت صحت نظریه، به معنی بودن آن در فرهنگ های گوناگون وابسته خواهد بود. نظریه های توسعه ی اخلاقی باید در عین حال مسائل فرهنگی را نیز



این که کشمکش و مناقشه بین احساسات و غرایز گوناگون چگونه حل و فصل می‌شود، به ویژگی‌های فردی، اوضاع و احوال، شرایط موجود و گرایش‌های فرهنگی و سیاسی روز بستگی دارد. با گفتن این نکته که حس اخلاقی در وجود انسان به ودیعه نهاده شده است، در واقع می‌توان چنین نتیجه گرفت که انسان‌ها به طور طبیعی بالقوه خوب هستند. حس اخلاقی در عین حال به این احساس هم دلی و یکرنگی بستگی دارد: نمی‌خواهم چنین حادثه‌ای برای من پیش آید و درضمن آرزو می‌کنم که چنین اتفاقی برای دیگران نیز پیش نیاید.

### مشکلات مربوط به نظریه‌ی واحد ارزش‌ها در برابر فرایند ارزشگذاری

درحالی‌که اخلاق‌گرایان ارزش‌های جهان‌شمول اخلاقی را نوعی تعهد منفی برای اجتناب از اقداماتی تعریف می‌کنند که بدون دلیل و توجیه، بدی و شر ایجاد می‌کنند، نظریه‌پردازان توسعه‌ی اخلاقی، بر فرایند ارزشگذاری تأکید می‌کنند. نظریه‌ی ارزش، به طور سنتی بیش‌تر به فرایند توجه نشان داده است تا نتیجه و پیامد. دوئری، پدر مکتب نظریه‌ی ارزش در آمریکا، در تعریف ارزش می‌گوید، ارزش‌گزین‌های متفکرانه است که برای برآوردن خواست‌ها، میل‌ها و آرزوها، و تأمین رضایت خاطر و لذت انسان‌ها تغییر شکل داده است تا پیامدها و نتایج را به بار آورد. پدیده‌ی محوری در این جا، فرایند ارزشگذاری است [ادل<sup>۱۵</sup>، ۱۹۸۸ ص ۱۸].

نظریه‌ی توسعه‌ی اخلاقی، به جای آن‌که مفهوم دوگانه‌ی وسیله در برابر هدف را به مثابه‌ی مناقشه‌ای در تفسیر و تعبیر تلقی کند، آن‌گونه که کولبرگ<sup>۱۶</sup> و جیلیگان<sup>۱۷</sup> یادآور شده‌اند، چگونگی ادغام و هم‌سو کردن هدف و وسیله را تشریح می‌کند. به اعتقاد کولبرگ، فردی که به بلوغ اخلاقی رسیده است، نه تنها در تصمیم‌گیری درباره‌ی آنچه آن را درست تلقی می‌کند، از قضاوت متفکرانه‌ی خود بهره می‌برد، بلکه استدلال درستی نیز به عمل می‌آورد. توسعه‌ی اخلاقی در تعبیر اخیر را می‌توان با توسعه‌ی درک و شناخت ریاضی مقایسه کرد. کودک زمانی یک مفهوم خاص ریاضی را درک می‌کند که ابتدا به پاسخ صحیحی دست یافته باشد. درضمن، درک کند که چرا چنین است. ارزش‌قائل شدن فرد برای افراد دیگر (از جمله خود)، و سزاوار دانستن آن‌ها به برخورداری از احترام و توجه، در واقع ترکیبی از نظریه‌ی کولبرگ و جیلیگان درباره‌ی انسان بالغ از لحاظ اخلاقی و ارزش جهان‌شمول<sup>۱۸</sup> نیاز به دلیل و توجیه برای آسیب‌رساندن به دیگران است.

### آیا نظریه‌های توسعه‌ی اخلاقی فرافرهنگی هستند؟

برخی از پژوهشگران چنین استدلال کرده‌اند که نظریه‌ی کولبرگ، مفهوم اخلاقیات را که در فرهنگ‌های دیگر تبلور یافته‌اند،

مورد توجه قرار دهند. دو کودک ممکن است از لحاظ فراگیری زبان در چارچوب واحدی از رشد و توسعه قرار گیرند؛ هر چند یکی از آن‌ها زبان ژاپنی را فرامی‌گیرد و دیگری یک زبان بومی آفریقایی را. رشد و توسعه‌ی اخلاقی نیز همانند کشتی‌گیری که برای کسب مهارت، به تمرینی به مراتب بالاتر از حد متوسط نیاز دارد؛ نیازمند تمرین و تشویقی بالاتر از حد متعارف است. امکان دارد، فردی از ظرفیت طبیعی بالایی برای رشد اخلاقی برخوردار باشد، اما هرگز به درجه‌ی بالایی از اخلاقیات دست نیابد. چون رشد باورها و ارزش‌های اخلاقی، به محیطی مساعد نیاز دارد؛ محیطی که در آن، اخلاق از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است.

۳. «توسعه‌ی مرحله‌ای» که سبب می‌شود توانایی فرد، برای درک مراحل بالاتر و پیشرفته‌تری از توسعه، محدود شود. گرچه شخص نمی‌تواند مرحله‌ی بالاتری از توسعه را در مقایسه با مرحله‌ای که در آن قرار دارد، درک کند یا از آن بهره‌گیری کند، اما در مواقعی، به کاستی‌های موجود در سطوح توسعه که با پیچیدگی کم‌تری همراهند، پی می‌برد. از طرف دیگر، فردی که در مراحل بالایی توسعه‌ی مهارت قرار دارد، ممکن است در اجرای مهارت‌های سطوح پایین‌تر دچار مشکل شود. برای مثال، یک تنیس‌باز تازه‌کار نمی‌تواند حرکت‌های یک تنیس‌باز بسیار زبده را درک یا از حرکت‌های وی استفاده کند، اما یک بازیکن حرفه‌ای که مهارت‌های اولیه را درک کرده، در مواقعی ممکن است اشتباهات بسیار پیش‌پاافتاده‌ای را مرتکب شود.

۴. نظریه‌های توسعه‌ی اخلاقی بر این فرض استوارند که «انسان‌ها به طور طبیعی در جهت خیر و خوبی رشد می‌کنند»، درست همان‌گونه که از لحاظ جسمی و ادراکی رشد می‌کنند و به بلوغ می‌رسند. ویلسون از این ویژگی انسان با عنوان «حس اخلاقی»<sup>۱۹</sup> یاد می‌کند. این سخن که انسان‌ها از حس اخلاقی برخوردارند، به این معنی نیست که آن‌ها ذاتاً موجودات خوب و خیرخواهی هستند. حس اخلاقی ناگزیر است با احساسات دیگری چون حس ادامه‌ی حیات، کسب مال و دارایی، بهره‌گیری از لذت‌های جنسی یا کسب قدرت که در ردیف احساسات طبیعی انسان قرار دارند و به بیان دیگر امیال و منافع شخصی فردند، رقابت کند.

## نتیجه

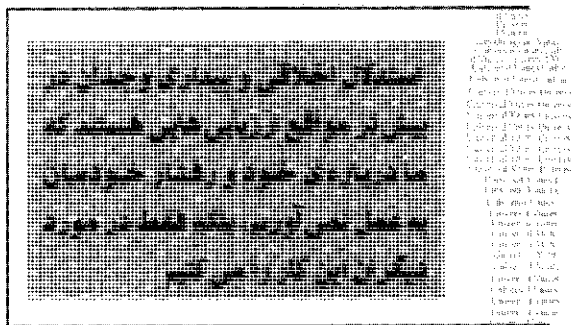
منشأ نظریه‌های توسعه‌ی اخلاقی در مشاهدات فرایندهای رشد آگاهی اخلاقی کودکانی قرار دارد که به‌طور منفرد و جداگانه ارزیابی شده‌اند. حقایق مشاهده شده و پیشرفت‌های به‌دست آمده در رشد و توسعه‌ی اخلاقی کودکان تحت مطالعه، در معرض افکار و اندیشه‌های فلسفی قرار گرفتند و نظریه‌ها در پرتو این مطالعات و مشاهدات شکل گرفتند.

امروزه، مهم‌ترین چالشی که نظریه‌های توسعه‌ی اخلاقی با آن روبه‌رو هستند، به فرافرهنگی بودن آن‌ها مربوط نمی‌شود، بلکه این چالش در مردم‌شناسی فلسفی این نظریه‌ها ریشه دارد. با بررسی دقیق طبیعت انسان عادی می‌توان، اطلاعات باارزشی درباره‌ی چگونگی تبدیل انسان به موجودی اخلاقی و پایبند به اخلاقیات به‌دست آورد. با بررسی فرایند تحول اخلاقی انسان می‌توان، در ورای تنوع رنگ‌های فرهنگی جوامع بشری، به اصولی جهان‌شمولی در عرصه‌ی اخلاقیات دست یافت.

در این میان، مهم‌ترین و بنیادی‌ترین اصل برای پی‌بردن به ماهیت جهان‌شمولی اخلاق و ارزش‌های اخلاقی، ماهیت اجتماعی بشر است؛ یعنی نیاز انسان به زندگی با دیگران. استدلال اخلاقی و بیداری وجدان در بیش‌تر مواقع ارزیابی‌هایی هستند که ما درباره‌ی خود و رفتار خودمان به‌عمل نمی‌آوریم، بلکه فقط در مورد دیگران این کار را می‌کنیم. جامعه‌پذیری موجود اخلاقی، در خلال ارتباط فرد با دیگران صورت می‌گیرد. در این میان، خانواده، و دوستان و اطرافیان، نقش مهمی در شکل‌گیری اخلاقیات در انسان ایفا می‌کنند. با وجود این، مسأله‌محوری در توسعه و رشد فضایل اخلاقی در انسان، ارتباطی با رفاه و سعادت و کامیابی شخص ندارد، بلکه آنچه مهم است، چگونگی عضویت فرد در گروه‌ها و جوامعی است که یک رشته موازین قابل قبول و پذیرفته‌شده‌ی اخلاقی بر آن‌ها حاکم است.

بیش‌تر فرهنگ‌ها به‌ویژه فرهنگ‌های غیرغربی، گنجینه‌ی عظیمی درباره‌ی مزایای عضویت در جامعه‌ی اخلاقی و تبدیل شدن به فردی که پایبند به مسائل اخلاقی است، در اختیار دارند. در بسیاری از مواقع، میراث اخلاقی جوامع و فرهنگ‌ها در ادبیات مکتوب و شفاهی ملت‌ها شکل گرفته و طی قرون و اعصار، به رهنمودهای اخلاقی تبدیل شده‌اند. مظاهر فضائل و هنجارهای اخلاقی موجود در فرهنگ‌های متفاوت و فرایند عضویت در جوامع مبتنی بر اخلاق، چالشی جدی برای نظریه‌های اخلاق تکوینی محسوب می‌شوند که در اروپا و آمریکای شمالی پدید آمده‌اند.

این نکته را می‌توان به‌خوبی در نظریه‌ی جیلیگان درباره‌ی اخلاق و دلسوزی، و توجه به دیگران مشاهده کرد. نظریه‌ی جیلیگان



نادیده انگاشته است. با توجه به محتوای دیدگاه کولبرگ و جیلیگان باید گفت که آن‌ها ماهیت فرافرهنگی را در مقوله‌ی توسعه‌ی اخلاقی نادیده نگرفته‌اند، بلکه نظریه‌ی آن‌ها در این زمینه با کاستی‌هایی روبه‌روست و نیاز به مطالعات بیش‌تر دارد. این احتمال وجود دارد که دامنه‌ی اخلاقیات به مراتب وسیع‌تر از آن باشد که در نظریه‌های توسعه‌ی اخلاقی به آن اشاره شده است.

## چه ویژگی‌هایی نشانه‌ی بلوغ اخلاقی هستند؟

بر دیدگاه‌ها و نظرات کولبرگ، انتقادهای فراوانی وارد دانسته‌اند. بیش‌تر انتقادات متوجه مفهوم پیچیده‌تری است که وی درباره‌ی اخلاقیات مطرح ساخته است. از آن‌جا که مفهوم «کانتی-کالسینی»<sup>۱۸</sup> برگشت‌پذیری-جهان‌شمولی به‌عنوان اوج و قله‌ی بلوغ اخلاقی کاملاً پذیرفته‌شده است، در نتیجه مفهوم‌ی که دانشوران و نظریه‌پردازان براساس مفهوم کانتی-کالسینی از برگشت‌پذیری-جهان‌شمولی<sup>۱۹</sup> می‌سازند، به دیده‌ی تردید نگریسته می‌شود.

به هر حال، فقدان دلیل برای اثبات نظریه‌ی واحد ارزش‌های جهان‌شمول و توسعه‌ی اخلاقی، و نیز مفهوم توسعه‌ی اخلاقی نیز یک ضعف و کاستی جدی تلقی نمی‌شود. نظریه‌های مربوط به توسعه‌ی فراگیری زبان، در واقع چگونگی پیشرفت فرد و رسیدن وی به مرحله‌ای از درک و خلق زبان را تشریح و پیش‌بینی می‌کند. با وجود این، نظریه‌های توسعه‌ی زبان اطلاعات چندان دقیق‌تری درباره‌ی چگونگی تبدیل یک شخص به شاعر، گوینده‌ی ورزشی یا یک وکیل مدافع زبردست، یعنی سه حرفه‌ای که به سخنوری در حد عالی نیاز دارند، ارائه نمی‌دهد.

در مقام مقایسه می‌توان گفت، نظریه‌های توسعه‌ی اخلاقی از آن جهت حائز اهمیت هستند که ساختارهای لازم را برای درک چگونگی پیشرفت انسان‌ها تا نقطه‌ای که می‌توانند ارزش جهان‌شمول اصلی را، یعنی «بدون دلیل موجه باعث شر و مصیبت مشو»، درک‌کننده فراهم می‌آورند. این نظریه‌ها به ما کمک می‌کنند بدانیم، چرا برخی از انسان‌ها هرگز به سطح مشخص و معینی از بلوغ اخلاقی نمی‌رسند. تنها در پرتو مقایسه با انتظار ما از همه‌ی مردم برای دستیابی به بلوغ اخلاقی است که می‌توانیم حد‌اعلای اخلاق واقعی را در نمونه‌های گوناگون آن درک کنیم.

of universal values.

4. Reason is obviously a philosophically loaded word and is meant here as a placeholder for some theory of justification. Specific theories of justification (which answer the question, "when is it morally permissible to violate a generally held moral rule?") will differ among cultures and even within a particular culture.

5. This description of theories appeared previously in Elliott (1991).

6. It is easy to understand that at the transition between Stage 2 and 3, the actor when asked might explain that he or she seeks the acceptance of others because that's what makes him or her feel good.

7. See, for example, Modgil and Modgil (1985).

#### منابع:

- Benhabib, Seyla (1986). *Critique, norm and utopia: A study of the foundations of critical theory*. New York: Columbia University Press.
- Cantril, Handley (1965). *The pattern of human concerns*. New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.
- Edel, Abraham (1988). *The concept of value and its travels*. In M. Murphey & I. Berg (Eds.), *Values and value theory in twentieth century America* (pp. 12-36). Philadelphia: Temple University Press.
- Elliott, Deni (1991, Autumn). Moral development theories and the teaching of ethics. *Journalism Educator*, 46(3), 18-24.
- Gert, Bernard (1988). *Morality: A new justification for the moral rules*. New York: Oxford University Press.
- Gilligan, Carol (1978) *In a different voice: Women's conception of self and morality*. In Harvard Educational Review (Ed.), *Stage theories of cognitive and moral development: Criticisms and applications* (pp. 52-89). Cambridge, MA: Harvard Educational Review.
- Gilligan, Carol (1982a). *In a different voice: Psychological theory and women's development*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Gilligan, Carol (1982b). New maps of development: New visions of maturity. *American Journal of Orthopsychiatry*, 52(2), 199-212.
- Kohlberg, Lawrence (1981). *The philosophy of moral development*. San Francisco, CA: Harper & Row.
- Kohlberg, Lawrence (1984). *The psychology of moral development*. San Francisco, CA: Harper & Row.
- Modgil, Sohan, & Modgil, Celia. (1985). *Lawrence Kohlberg: Consensus and controversy*. Philadelphia: Falmer.
- Montefiore, Alan. (1988). Values. In B. Almond & B. Wilson (Eds.), *Values* (pp. 13-28). Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press.
- Piaget, Jean (1952). *The origins of intelligence in children*. New York: International Universities Press.
- Snarey, John & Keijo, Kurt. (1991). *Handbook of moral behavior and development: Vol. 1. Theory* (pp. 395-425). Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.
- Wilson, James Q. (1993). *The moral sense*. New York: Free Press.

در این باره را می توان چنین خلاصه کرد که به هیچ کس نباید عمداً و بدون دلیل آسیب رساند و این در واقع حداقل و شکل منفی از این حکم کلی است که «نکش و دزدی مکن».

البته نظریه ی جیلیگان به جنبه ی مثبت این حکم برمی گردد و آن بخش از ویژگی ها و فطرت انسان را که سبب می شوند، رفتاری همراه با محبت و دلسوزی نسبت به دیگران در پیش گیرد، مطرح می سازد. شیوه های توجه و دلسوزی و اولویت هایی که انسان در این زمینه قائل می شود، انبوه بی شماری از موازین اخلاقی را در جوامع و فرهنگ های گوناگون پدید آورده است که از ساده ترین شکل آن، یعنی احترام گذاشتن به دیگران، آغاز می شود و در نهایت، به تلاش و تعهد فعالانه برای کمک به انسان هایی منجر می شود که جان آن ها بیش از دیگران در معرض آسیب قرار دارد.

#### زیر نویس:

1. Deni Elliott
2. Kaleidoscope
3. James Q. Wilson
4. Alan Mounte Fiore
5. Judgement statement
6. Fact statement
7. Normative
8. Descriptive statements
9. Harolware
10. Handley Cantril
11. Euthanasia
12. Don't kill
13. symbol-referent
14. Moral sense
15. Edel
16. Kohlberg
17. Gilligan
18. Kantian-Kawlsian
19. Reversibility-Universality

#### Notes

1. Valuing behavior appears in other sentient creatures but will not be discussed in this essay.
2. The terms ethics and morals are used synonymously here. Ethics derives from the Greek "ethos" and morals derives from the Latin "mores." Both are typically translated as "custom."
3. This is admittedly an anthropocentric view of ethics, one that places humans as the necessary condition for something being a victim. Although many theories include environment and animals as entities that can be harmed without human victimization, such beliefs are not universally expressed in ethical theories. However, a theory that does not include harm caused to humans is missing the necessary (if not sufficient) condition for something being an ethical theory. It is, therefore, the obvious starting point for building a notion